

مقدمه

مسئله ملی که همان ستم ملی و مشکلات اقلیت های ملی است و در واقع خصلت نظام سرمایه داری را از بدو حیاتش تاکنون نشان می دهد، همیشه از جمله مسایل مرکزی در مارکسیزم بوده است. لنین به ویژه در نوشته هایش به این مسئله مهم زیاد پرداخته و همواره ما را در رابطه با این موضوع با اساسی سالم مجهز کرده است. در این جا درست است که بگوییم که اگر بلشویک ها با مسئله ملی به درستی برخورد نکرده بودند، چه بسا هرگز در سال ۱۹۱۷ به قدرت نمی رسیدند.

دو مانع اساسی پیشرفت بشریت، یکی مالکیت خصوصی ابزار تولید و دیگری دولت ملی است. در حالی که مورد اول به اندازه کافی برای همه روشن است، مورد دوم به علت این که به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته، کاملاً روشن نیست. امروز، دوره ای که سرمایه داری روند سرازیری را به سوی سقوط طی می کند و تضادهای اجتماعی و اقتصادی به ابعاد غیرقابل تحملی رسیده، مسئله ملی یک بار دیگر، اما با نتایجی اسفبار و آلوده به خون، مطرح گشته است. مسئله ملی، برخلاف نظر رفورمیست ها که مسئله ملی را مقوله کهنه شده در رابطه با پیشرفت های بشر می پندارند، شکلی خونخوار و مسموم به خود گرفته که تمام ملت ها را به بازگشت به بربریت تهدید می کند.

هیچ کشوری، نه حتی بزرگ ترین و قوی ترین کشور جهان، نمی تواند از زیر چکمه های خردکننده بازار جهانی سالم بیرون آید. پدیده گلوبالیزاسیون که امروز از طرف بورژوازی مطرح گشته، ۱۵۰ سال پیش به وسیله مارکس و انگلس پیش بینی شد. از زمان پایان جنگ جهانی دوم به این طرف، به خصوص از حدود ۲۰ سال پیش به این طرف، تقسیم کار در سطح بین المللی شدت عظیمی یافته و تجارت جهانی رشد

بسیار بزرگی کرده است، به درجه ای که حتی مارکس و انگلس هم نمی توانستند خواب آن را ببینند. بافت اقتصادی جهان به حدی رسیده که هرگز در تاریخ سابقه نداشته و پیشرفته ترین رشد ممکن را تاکنون به خود دیده است و این بدین معنی است که شرایط مادی برای سوسیالیزم جهانی از حالا امکان پذیر است.

کنترل اقتصاد جهانی در دست ۲۰۰ شرکت بین المللی عظیم درآمدی و تمرکز سرمایه به ابعادی گیج کننده رسیده است. هرروزه، ۱/۳ تریلیون دلار پول در سطح بانک های بین المللی ردوبدل می گردد و ۷۰٪ این معاملات بانکی بین شرکت های چندملیتی انجام می شود. هر روزه، مونوپل های بزرگ درگیر نبردهای مرگ باری با رقبای غول آسای خود بوده و سعی در از میدان بدر کردن، آن ها دارند. پول های هنگفتی صرف این کار شده و نتیجه آن تمرکز قدرت هر چه بیشتر در دست تعداد هر چه کمتری شرکت قرار دارد. رفتار آن ها مانند آدم خورانی سیرنشدنی است که سبعانه همدیگر را دریده و می خورند تا به سود هر چه بیشتر و بیشتری دست یازند. در این جشن آدم خواری، طبقه کارگر همیشه بازنده است. قبل از این که دو شرکت ادغام شود، ابتدا عده کثیری را بازخرید یا اخراج کرده، محل را تعطیل می کنند و بدون کوچک ترین حس پشیمانی نسبت به لطمه ای که به کارگران می خورد، سود خود را بالا برده و بن مدیرعاملان را می افزایشند.

در این زمینه، کتاب لنین «امپریالیزم، مرحله عالی سرمایه داری» حلقه نوینی را ارائه می دهد. لنین در این کتاب توضیح می دهد که امپریالیزم، همان نظام سرمایه داری است، ولی در دوره حیات شرکت ها و منوپول های بزرگ. اما درجه منوپولی شدن شرکت ها در زمان لنین در مقایسه با امروز، آن ها را کوچک و بچگانه می سازد، در سال ۱۹۹۹، تعداد شرکت های چندملیتی به ۵۱۰۰ رسید. علاوه براین، ارزش قراردادهای معاملاتی حدود ۴۷٪ به نسبت سال ۱۹۹۸ بالا رفته و به بیشترین حد خود یعنی ۷۹۸ میلیارد دلار رسید. با مقادیر هنگفتی از این قبیل می توان قسمت اعظم مشکلات مردم را در سطح جهان، از قبیل فقر، بیسوادی و

بیماری ریشه کن کرد. اما برای این کار، نیاز به یک نظام تولید منطقی وجود دارد که در آن نیاز توده ها مافوق ابرسود تعداد ناچیزی قرار گیرد. قدرت عظیم این شرکت های چندملیتی که بطور فزاینده ای با دولت سرمایه داری جوش می خورند، پدیده ای را بوجود می آورد که جامعه شناس آمریکایی «رایت میلز» آن را «بافت پیچیده صنایع نظامی» نام نهاد. این پدیده اکنون بشکلی بسیار کامل تر از زمانی دیگر در تاریخ، بر جهان غالب شده است.

در این جا است که ما به تضاد چشم گیری برخورد می کنیم. بورژوازی و خرده بورژوازی در بحث های خود مطرح می کنند که بر اساس گلوبالیزاسیون (یا جهانی شده سرمایه) در واقع وجود دولت دیگر اهمیت خود را از دست می دهد. این البته چیز تازه ای نیست. این همان بحثی بود که کائوتسکی در دوره جنگ جهانی اول (تحت عنوان تئوری "ماورای امپریالیزم") مطرح کرد و در آن این طور بحث نمود که در واقع پیشرفت منوپول نظام سرمایه داری و امپریالیزم، به تدریج تضادهای موجود در نظام سرمایه داری را از بین خواهد برد و با پیشرفت هرچه بیشتر نظام سرمایه داری، دیگر جنگ به کل برچیده می شود، زیرا مانند جنگ با خود می باشد. امروزه هم تئوریسین های رویزونیستی مانند «اریک هوبسبام» در انگستان، همین تئوری را دارند. این استالینیست سابق که حالا بکل به جناح راست «حزب کارگر» پیوسته است، این طور بحث می کند که وجود دولت به یک دوره انتقالی در تاریخ انسان تعلق داشت که اکنون سپری شده است. اقتصاددان بورژوازی هم در طول تاریخ، همیشه همین بحث را داشته اند. آن ها در بحث های شان صرفاً با انکار وجود تضادهای موروثی در نظام سرمایه داری، سعی کرده اند تا این تضادها را از بین ببرند. با این وجود، درست در همین زمان که بازار جهانی به نیروی غالب بر روی کره زمین تبدیل شده است، دشمنی های ملی در همه جا بالا گرفته و خصلمتی سبعمانه پیدا کرده است و مسأله ملی تا حل شدنش خیلی فاصله داشته و در این زمان خصلمتی تند و مسموم دارد.

با رشد امپریالیزم و سرمایه داری منوپول، نظام سرمایه داری از ابعاد محدود مالکیت خصوصی و دولت ملی - که امروز تقریباً همان نقشی را بازی می کند که پادشاهی های کوچک محلی و سرزمین های روزگار ماقبل نظام سرمایه داری کردند - بیرون آمده است. در دوران جنگ جهانی اول نلین نوشت که «امپریالیزم، مرحله عالی سرمایه داری است. در بیشتر کشورها، نظام سرمایه داری از محدوده دولت های ملی گذشته و رقابت را با منوپول جایگزین کرده و شرایط عینی را برای رسیدن به سوسیالیزم آماده نموده است.» (نلین منتخب آثار، «انقلاب سوسیالیستی و حق خودمختاری ملی»، ژانویه - فوریه ۱۹۱۶، جلد ۲۲) هرکس که نتواند این حقیقت ابتدایی را درک کند، قادر نخواهد بود تا مسأله ملی و از آن مهم تر اهمیت آن را در این عصر درک کند.

کل تاریخ صد سال گذشته، تاریخ شورش های نیروهای مولد برعلیه محدوده تنگ دولت ملی بوده است. از درون این، اقتصادی جهانی و به همراه آن بحران های جهانی و جنگ های جهانی بیرون می آید. در نتیجه درست عکس نظر و تحلیل پروفیسور هوبسبام صدق می کند. با توجه به بحران نظام سرمایه داری، مسأله ملی تنها به کشورهایی که در گذشته مستعمره بودند، محدود نمی شود. این مسأله دارد حتی متوجه کشورهای پیشرفته سرمایه داری هم می شود، حتی در کشورهایی که به نظر می رسد که این مسأله حل شده باشد. در بلژیک، یکی از کشورهای بسیار پیشرفته اروپا، اختلاف بین اقلیت های ملی «والون» و «فلمیش» خصالت وحشیانه ای به خود گرفته که تحت شرایط خاصی می تواند منجر به تقسیم بلژیک گردد. در قبرس، ما شاهد دشمنی ملی بین یونانی ها و ترک ها هستیم. اخیراً مسأله ملی در بالکان منجر به کشیدن اروپا به پای جنگ شده است.

در ایالات متحده آمریکا مسأله نژادپرستی برعلیه سیاهان و مردم اسپانیایی زبان مهاجر وجود دارد. در آلمان، فرانسه و سایر کشورهای اروپا ما شاهد تبعیض و حملات نژادپرستانه برعلیه مهاجرین می باشیم. در اتحاد جماهیر شوروی سابق

مسئله ملی به هرج و مرج های خونین جنگ و جنگ های داخلی در کشورهای آن بلوک، یکی بعد از دیگر، منتهی شده است. در انگلستان، جایی که نظام سرمایه داری بیش از هر کشور دیگری وجود داشته است، مسئله ملی هنوز حل نشده است و این نه تنها شامل ایرلند شمالی می شود، بلکه شامل «ویلز» و اسکاتلند هم می شود. در اسپانیا ما با مسئله ملی «اوسکادی»، «کاتالونی» و «گالیسی» مطرح است. از تمام این ها غیرعادی تر و بعد از گذشت حدود صد سال از اتحاد ایتالیا این است که «اتحادیه شمالی» مطالبات ارتجاعی برای جدا شدن از ایتالیا جهت کسب خود مختاری برای شمال (یا پادانی) دارد. نتیجه ای که اجتناب ناپذیر است. ما اگر در پی تغییر جامعه هستیم، آنگاه لازم و ضروری است که در مورد این مسئله روشن باشیم و درست فکر کنیم.

آلن وودز

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN , London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳